



# تقریب مذاهب اسلام در چهل مجلس شیخ علاءالدوله سمنانی

■ حسین سرمد محمدی

دانشجوی کارشناسی ارشد تصوف و عرفان اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب قم

sarmad1289@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۱۹

## چکیده

شیخ علاءالدوله سمنانی از مشایخ بزرگ عرفان و تصوف ایران سده هشتم قمری، توانست با رویگردانی از جاه و مقام دربار ایلخانان مغول، به سیر و سلوک روی آورد و مروج عرفان، تصوف و اخلاق زمانه خود شود. او با روحیه تسامح و تساهل، اعتقاد راسخ و عملی به تقریب، و تقارب و سازگاری مذهبی، زمینه ایجاد تقریب بین مذاهب اسلامی را فراهم ساخته است. نگاه احترام آمیز و بدون تعصب مذهبی نسبت به دو مذهب شیعه و سنی از ویژگیهای برجسته زندگی، تقریرات و تألیفات وی است. در کتاب چهل مجلس که در مباحث مختلف سیر و سلوکی است، به نزدیک سازی دو مذهب تشیع و تسنن اهتمام نموده و اندیشه‌های تقریبی را در حالی دنبال کرده که عصر وی دوره تعصبات و نزاعهای مذهبی بوده است. وی در خلال مباحث خود، به موضوعاتی چون: منزلت و جایگاه اهل بیت (ع)، فقه اهل بیت (ع)، دفاع از دین مبین اسلام و پیامبر اکرم (ص) در برابر مبلغان بودایی، رد قول قائلان به تناسخ، جایگاه کمیل به عنوان صاحب سر امام علی (ع) و توجیه اختلافات کلامی سخنان امام شافعی و امام ابوحنیفه، توجه نشان داده است که بیانگر رویکرد تقریبی او در این اثر می‌باشد. نگارنده با روش توصیفی - تحلیلی، مباحث فوق را مورد بررسی قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: علاءالدوله سمنانی، چهل مجلس، تقریب مذاهب، محبت اهل بیت (ع).

## مقدمه

کتاب *چهل مجلس* که با نامهای *رساله اقبالیه* و *اقبال نامه* هم خوانده می‌شود، هرچند نگاشته خود شیخ علاءالدوله نیست، اما مجموعه‌ای از سخنان او است که توسط یکی از مریدان و اصحاب وی با نام امیر اقبال سیستانی جمع شده و شامل سخنان دلنشین شیخ در مدت چهل جلسه از عید فطر تا عید قربان سال ۷۲۴ق است. در این کتاب به مسائل فراوانی در حوزه اندیشه عرفانی و سیر و سلوک عملی تصوف توجه شده است.<sup>۱</sup> می‌توان گفت: در میان تألیفات فارسی شیخ، *چهل مجلس* پس از *العروة لاهل الخلوۃ و الجلوۃ*، دومین رساله‌ای است که در مقایسه با دیگر رساله‌های فارسی وی، مفصل‌تر و باارزش‌تر است. در این مجالس، علاوه بر مباحث حوزه عرفانی، سیر و سلوکی، و الهیاتی و کلامی، به انتقادات بر اوضاع اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و سیاسی آن عصر نیز پرداخته شده است که می‌تواند برای مورخان ارزشمند باشد. این مباحث شامل موضوعات ذیل است: روابط مرید و مراد و وظایف هرکدام نسبت به هم؛ واقعات و شرح برخی از وقایع؛ مسئله روح، تناسخ و تمثیل؛ اندیشه عرفانی مکتب بودا که وی آن را شاکمونی یا شامکونی می‌خوانده است؛ مسائلی چند پیرامون ذکر و نحوه ادای ذکر، شیوه خلوت‌گزینی و آداب و نتایج آن؛ مبحث ولایت، نبوت و طرح این مسئله که آیا کسی به درجه‌ای رسیده است که از وجود نبی مستغنی باشد؟؛ شناخت نکته‌های تصوف؛ اشاراتی به مشایخ طریقت کبرویه مانند: سعدالدین حمویه، رضی‌الدین علی لالا، ابن عربی، نجم‌الدین کبری، مجدالدین بغدادی و اوحدالدین کرمانی و...؛ نکته‌ها و لطایفی از اندرزهای عرفانی به انضمام نصایحی برای سالکان و امیران؛<sup>۲</sup> مخالفت با حکمت یونانی و نقد برخی آرای ابن‌سینا؛ انتقاد از اختلافات مذهبی شیعه و سنی؛ دفاع از حرمت اهل‌بیت(ع)؛ شناخت بوداییان هندی؛ تعبیر برخی نکته‌های فقهی و تأویل پاره‌ای از آیات قرآنی.

## زندگی‌نامه و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی

رکن‌الدین احمد بن محمد بن احمد بیابانکی معروف به شیخ علاءالدوله سمنانی (۶۵۹-۷۳۶ق) از مشایخ صوفیه و بدون شک بزرگ‌ترین عارف قرن هشتم و از بزرگان شاعران و نویسندگان ایران در قریه بیابانک سمنان و متعلق به خاندان ملک بود.<sup>۳</sup> پدرش شرف‌الدین محمد در دربار ارغون خان و غازان خان مغول صاحب مقام، منزلت و احترام بالایی بود. علاءالدوله در جوانی در دستگاه ایلخانی به خدمات دیوانی می‌پرداخت. در سن ۲۴ سالگی، ناگهان در جنگ میان ارغون خان با سلطان احمد تکودار در حوالی قزوین، دچار جذب و خلسه‌ای الهی می‌شود و در میدان جنگ با سر دادن ندای «الله اکبر» مدهوش می‌شود و پس از ابتلا به مرضی طولانی به اذن ایلخان مغول به زادگاه خود بیابانک سمنان برمی‌گردد.<sup>۴</sup> وی پس از آموختن علوم ظاهری به بغداد رفته، دست ارادت به عارف معروف نورالدین عبدالرحمن کسرقی اسفراینی می‌سپارد و پس از تزکیه و تصفیه نفس و طی مقامات سلوک، به مقام جانشینی و خلافت وی نائل می‌آید و از اقطاب مهم سلسله کبرویه به شمار می‌رود.<sup>۵</sup>

او در مدت عمر خود، آثار متعددی را به رشته تحریر درآورده است. این آثار به اهتمام برخی از محققان منتشر شده‌اند. از جمله آثار او از این قرارند:

### ۱) مجموعه‌ای تحت عنوان «مصنفات فارسی علاءالدوله سمنانی»

این مجموعه به اهتمام نجیب مایل‌هروی، تصحیح و در سال ۱۳۶۹ش از سوی انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده است. مصحح رساله‌های کوتاه و بلند وی را همراه با مکتوبات وی، جمع و تدوین کرده است که عبارتند از:

۱. سرّ سماع.
۲. آداب السفره: رساله کوتاه و موجز درباره چگونگی چیدن سفره و نشست و برخاست بر سر سفره، شامل آنچه یک سالک می‌بایست هنگام خوردن و آشامیدن رعایت کند.

۳. نفحات الانس، ص ۴۳۹.

۴. العروة لاهل الخلوۃ و الجلوۃ، صص ۲۹۷ و ۲۹۸.

۵. مناظر المحاضر للمناظر الحاضر، ص ۵.

۱. دایرة المعارف تشیع، ج ۱۱، ص ۳۴۶؛ علاءالدوله سمنانی، ص ۲۶۲.

۲. علاءالدوله سمنانی، ص ۲۶۳.





۳. ما لا بد منه فی الدین (فصول الاصول یا اصول دین):  
درباره احکام به سیاق نگارش اهل عرفان.

۴. سرّ بال البال لذوی الحال (سرّ بال البال فی اطوار  
سلوک اهل الحال).

۵. فرحة العالمین و فرجة الکاملین.

۶. شرح حدیث ارواح المؤمنین: شامل نکته‌هایی درباره  
حدیث و شناخت عرفانی به صورت کوتاه.

۷. بیان الاحسان لاهل العرفان: از رساله‌های جامع که  
در مدینه منوره بر وی الهام شده، در چهار فصل: الهی،  
نبوت، ولایت و وضع رسالت است. وی در آن علاوه بر  
انتقادات سیاسی، اجتماعی و عرفانی، یافته‌های فلسفی  
و توجیهات عرفانی زیادی در مباحث الهیات، نبوت و  
ولایت آورده است.

۸. فتح المبین لاهل الیقین.

۹. سلوة العاشقین و سکه المشتاقین: در نکته سنجیهای  
خلوت گزینی و فواید تداوم آن.

۱۰. رساله نوریه: در این رساله به پیروی از رسالات  
مشایخ کبرویه، صحبت از رنگ و نور و تطبیق آن با  
حالات سلوک و مراتب سالک است.

۱۱. تذکره المشایخ: رساله مختصری درباره سلسله مشایخ  
خودش و ذکر مکان تولد و درگذشت آنها است.

۱۲. رساله شطرنجیه: دربر دارنده نکته‌های عرفانی است  
که شیخ با مثال زدن به ابزار و آلات شطرنج، آنها را بیان  
کرده است.

۱۳. رساله لمعات: با عناوین لمعه به صورت نظم و نثر،  
گزارش «من عرف نفسه...» است.

۱۴. مکتوبات: شامل اجازه‌نامه‌ها، وصیت‌نامه و نامه‌ها.

## ۲) رساله المناظر المحاضر للمناظر الحاضر

رساله‌ای عربی در شرح واقعه غدیر خم و اثبات ولایت  
و امامت امیر المؤمنین است که به نظم و نثر تدوین یافته  
است. این رساله به صورت مستقل منتشر شده است.

## ۳) رساله العروه لاهل الخلوه و الجلوه

این رساله جامع‌ترین و مفصل‌ترین اثر وی است که به  
عنوان یک منبع علمی مناسب برای اهل سلوک است.  
نصوص و ابواب این کتاب گاهی به فارسی و گاهی به  
عربی است و باب ششم آن زندگی‌نامه خود نوشت شیخ

است. این اثر با تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی در  
سال ۱۳۶۲ش در ۶۴۲ صفحه انتشار یافته است.

## ۴) دیوان کامل اشعار فارسی و عربی

اشعار وی متوسط و گاه پایین‌تر از درجه اهمیت بوده  
است، اما این اشعار به خاطر انتساب به او که یکی از  
عرفای معروف قرن هشتم قمری است، حائز اهمیت  
می‌باشد. تخلص وی در اشعارش «علایی» و «علا»  
است. این دیوان در سال ۱۳۶۴ش، توسط انتشارات  
مؤلفان و مترجمان ایران، به اهتمام عبدالرفیع حقیقت  
منتشر شده است.

## آراء و اندیشه‌های مذهبی شیخ علاءالدوله سمنانی

از ابتدای پیدایش تصوف، یکی از دقیق‌ترین و محوری‌ترین  
نکته‌هایی که در اندیشه و افکار عرفا و صوفیان به خوبی  
پخته شده، موضوع دوری از تعلق به نامها و اختلافات  
مذهبی بوده است. شیخ نیز از جمله عارفانی است که به  
آراء و اندیشه‌های شیعی با دیدی عمیق و مثبت نگریسته و  
در بزرگداشت اهل بیت (ع) تلاش نموده و هرگز مانند یک  
سنی متعصب و یک شیعه عامی به مسائل نپرداخته، بلکه  
همواره در پی اعتقادی بوده که ثمره‌اش یقین است.<sup>۶</sup>

از آنجا که درباره اعتقادات مذهبی شیخ اختلاف نظر وجود  
داشته، بحثهای فراوانی صورت گرفته است که در نتیجه،  
برخی تشیع و برخی تسنن وی را ترجیح داده‌اند. هر  
گروهی برای اثبات مدعای خود، به یکی از اقوال شیخ  
در برخی از رساله‌های وی استناد کرده‌اند. با این حال،  
هرچند وی در حفظ ظاهر سنت و اجتناب از بدعت،  
اصرار نشان می‌دهد، اما آثاری از تمایلات شیعی در وی  
موجود است که باعث شده قاضی نورالله شوشتری در  
مجالس المؤمنین و حافظ حسین کربلایی در روایات  
الجنات، او را شیعه بخوانند. همچنین خواص سلسله فقرای  
ذهبیه کبرویه نیز شیخ را از قطبهای شیعی سلسله خود  
می‌دانند. محمدعلی مدرس می‌نویسد: «از بعضی کلمات  
علاءالدوله تشیع استظهار می‌شود».<sup>۷</sup> از طرفی خود شیخ

6. The encyclopedia of Islam, v.1, pp,346-347.

۷. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۵۸.

در چهل مجلس به قول امام صادق(ع) استناد می‌کند.<sup>۸</sup> قاضی نورالله شوشتری، بحث کاملی درباره مذهب شیخ کرده و در اثبات تشیع او، سعی بسیاری داشته و به برخی از آثارش مانند: *موضح مقاصد المخلصین*، *بیان الاحسان لاهل العرفان*، و *فلاح و المناظر*، استناد جسته و اقوال و ادله او را در اثبات امامت علی(ع) نقل کرده است.<sup>۹</sup> اما رساله *المناظر المحاضر للمناظر الحاضر* را فصل الخطاب و قول قاطع بر تشیع وی می‌داند. شیخ علاءالدوله در این اثر بحث خود را با آیه تبلیغ<sup>۱۰</sup> آغاز می‌کند و سپس کلام نبوی «من کنت مولاه» را نقل کرده است.<sup>۱۱</sup> او استندهای بسیاری به کتاب *نهج البلاغه* کرده و توانسته است برخی از صفات امام علی(ع) و شیعیان وی را شمارش نماید. او در عبارت آخر کتاب، چنین بیان داشته است: «بار خدایا! مرا به پیروی از حضرت در ظاهر و در دنیا پابرجا و ثابت قدم فرما ... بار الها! دعایم را به حق پیامبرت مصطفی(ص) و ولیات مرتضی(ع) و آل وی ائمه هدی و اصحابش مصایب الدجی ... مستجاب فرما».<sup>۱۲</sup>

همچنین او با اینکه علی بن ابی طالب(ع) را از سایر صحابه افضل می‌داند و او را «امام ما» می‌خواند و این مسئله را که آن حضرت به خلافت شیخین و عثمان راضی نبوده است، تصدیق می‌کند و حدیث غدیر را صحیح و صریح می‌داند. اما اقدام شیعه (غالی) را در بدگویی از عایشه و خلفا، مورد انتقاد قرار می‌دهد. وی پیوسته به نقل سخنانی از *نهج البلاغه* می‌پردازد و مدعی است که آن حضرت، با وجود عدم تسلیم قلبی به خلافت دیگران، به هیچ وجه راضی به بدگویی از اصحاب پیغمبر(ص) نشد. در واقع، با این استدلال، اقدام برخی از شیعیان را در تبری از آنها، ناروا می‌شمرد و می‌گوید: «امام ما هر چند در ابتدا از بیعت خودداری کرد، اما در نهایت بیعت بجا آورد و در همه کارها نیز خلفا را یاری داد». وی برای امام علی(ع) استحقاق بیشتری جهت جانشینی پیامبر قائل است؛ زیرا به اعتقاد وی، امام سه ویژگی خلافت، وراثت و ولایت را

در خود جمع کرده است.<sup>۱۳</sup> برخلاف موارد فوق، اسنوی در *طبقات الشافعیه*، شیخ علاءالدوله را در ردیف بزرگان و اکابر شافعی شمرده است.<sup>۱۴</sup> پس از وی، حاجی خلیفه نیز در *کشف الظنون*، وی را شافعی دانسته است. تعظیم و تکریم صحابه رسول الله، در رساله‌های شیخ، از جمله مستندات است که برخی از محققان بدان توجه کرده و شیخ را اهل سنت دانسته‌اند.<sup>۱۵</sup>

با همه اینها می‌توان گفت: شیخ دارای مذهب و مشرب تقریبی بوده و با اینکه از نظر فقهی و احکام عملی به نظر می‌رسد از فقه شافعی پیروی می‌کرده است، اما به تقریب مذهبی و هم‌سخنی و نزدیک سازی مذاهب اسلامی به عنوان یک اعتقاد و عبادت می‌اندیشیده است. این موضوع مکرر در تمامی آثارش به خصوص در کتاب *چهل مجلس* به چشم می‌خورد. در واقع آشکار است که در نظر علاءالدوله، تقریب بین مذاهب اسلامی چیزی نبوده است، که فقط جنبه سیاسی - اجتماعی آن در نظر گرفته شود، بلکه او به این موضوع از تمامی زوایای عقیدتی، عرفانی و فرهنگی توجه داشته است. در نظر او حتی کشف و شهود هم اگر راهبرنده به حضرت دوست نباشد، چیزی نازیبا و ناخوش است.

به هرچ از راه باز افنی چه کفر آن حرف و چه ایمان / به هرچ از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا.<sup>۱۶</sup> او با آگاهی کامل از عواقب وخیم افتراقها، نه تنها اهل تسنن و تشیع را به وحدت فرامی‌خواند، بلکه آنان را از تعصبات کورکورانه و جاهلانه‌ای که بوی تفرقه و اختلاف می‌دهد، باز می‌دارد. وی از یک سو در جانب‌داری از ولایت و اعزاز و اکرام اهل بیت(ع) می‌کوشد و از سوی دیگر به صحابه به دیده احترام می‌نگرد.

### استفاده از شعر و ادب در جهت ایجاد تقریب

شیخ علاوه بر تصنیف، به شعر و شاعری نیز رغبتی تمام داشته و اکثر مواقع آمال و افکار خویش را به نظم می‌آورد

۱۳. *دایرة المعارف تشیع*، ج ۱۱، ص ۳۴۶.

۱۴. *طبقات الشافعیه*، ج ۲، ص ۳۵۲.

۱۵. *تاریخ روضه الصفا*، ج ۵، ص ۶۰۵.

۱۶. *مصنفات فارسی علاءالدوله سمنانی*، ص ۲۴۰.

۸. چهل مجلس، ص ۲۹.

۹. *مجالس المؤمنین*، ج ۲، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۱۰. مائده، ۶۷.

۱۱. *مناظر المحاضر للمناظر الحاضر*، ص ۳۳.

۱۲. همان، ص ۷۹.





است. وی که به دنبال راهی نو برای تفاهم مذهبی است، از تمام ابزارها استفاده می‌کند و در بیان اشعار خود سعی دارد موضعی خالی از افراط و تفریط داشته باشد و دیوان اشعار وی بیانگر جایگاه اعتدالی، تقریبی و دوری از افراط، تفریط و تعصب وی است. از میان ارادتمندان وی، خواجه کرمانی شاعر معروف، مدتی از دوران سلوک را در خدمت شیخ گذرانده و به جمع‌آوری اشعار وی پرداخته است. وی رباعی زیر را در حق شیخ سروده است:

هر کو به ره علی عمرانی شد /

چون خضر به سرچشمه حیوانی شد

از وسوسه و غارت شیطان وارست /

مانند علاءالدوله سمنانی شد.

اندیشه‌های وحدت گرایانه در اشعار شیخ علاءالدوله جایگاه والایی دارد و این را می‌توان در دیوان اشعار وی به وفور مشاهده کرد.

شیخ علاءالدوله در قصیده «صفا اندر صفا بین» از اوضاع ناهنجار آن عصر و لزوم وحدت بین شیعه و سنی حکایت دارد:

جهان پر دزد و طرار و دغا بین /

بلا اندر بلا اندر بلا بین

سر مفتی پر از فخر و تکبر /

دل صوفی پر از حرص و هوا بین

همه با یکدگر در مکر و تزویر /

جهان پر حیل و روی و ریا بین

میان این چنین قومی که گفتم /

دل بیچاره‌ام را مبتلا بین

خداوندا به فریاد دلم رس /

شنیدم کاین تمامت از قضا بین

شکایت از جهان کردن روا نیست /

موحد شو همه چیز از خدا بین

خطا جاریست بر فرزند آدم /

اگر مردی صواب اندر خطا بین

خطای خلق از خذلان ما دان /

صواب خلق از توفیق ما بین

بزیر هر یکی سریست مودع /

درین اسرار عز کبریا بین

اگر خواهی که استغنا بدانی /

سر نوروز را از تن جدا بین

ز ظلمت خانه نفست برون آی /

جهان جان پر از نور و ضیا بین

کدورتها بکل از دل برون کن /

همه عالم صفا اندر صفا بین

صفا و صدق از صدیق درخواه /

رضا در پی روی مرتضا بین

به عدل و راستی همچو عمر باش /

چو ذی النورین شو نور حیا بین

کمال حسن خلق اندر حسن دان /

وفا اندر شهید کربلا بین

شجاعت را تو از باقر بیاموز /

ز زین العابدین جود و سخا بین

مقام زهد و تقوا از تقی جو /

در احوال تقی زیب و بها بین

جمال مهدی ار خواهی که بینی /

نگه کن در دل و نور هدا بین

ز جعفر گوش کن اسرار قرآن /

کمال علم در آل عبا بین

به جان و دل علی موسی الرضا را /

تحقق دان و از اهل بقا بین.

همچنین در قصیده‌ای در مدح اهل بیت نبی چنین می‌سراید:

ز حُسن حَسَن برخوردار وز حسین /

شوی در معارف امین محمد

اگر هستی از دوستداران ایشان /

تو پیرو راستین محمد

یارب کنی عون آل عبا /

که این است نقش نگین محمد

حسن با حسین فاطمه با علی /

بُندند بر یسار و یمین محمد

اگر منصفی راست گو آن زمان /

جز ایشان که بودند گزین محمد.<sup>۱۷</sup>

## معرفی کتاب چهل مجلس

کتاب چهل مجلس حاصل تقریرات درس شیخ علاءالدوله سمنانی است که توسط یکی از مریدان و اصحاب شیخ با نام امیر اقبال سیستانی تحریر شده است. این کتاب یک بار در سال ۱۳۵۸ ش به اهتمام عبدالرفیع حقیقت منتشر شده، اما به علت کمیاب شدن آن، دوباره به همت ایشان با بازبینی و افزودن توضیحات و حواشی، توسط انتشارات اساطیر در سال ۱۳۷۹ ش در ۲۴۸ صفحه انتشار یافته است. کتاب دارای دو بخش است: بخش اول شامل مقدمه چاپ جدید، پیشگفتار، مقدمه مصحح درباره نقد و بررسی حیات فرهنگی و اجتماعی و سرگذشت شیخ، آثار، اشعار، نمونه سخنان او و شاگردان او است و بخش دوم شامل متن چهل حدیث است. در پایان کتاب، یک نمایه عام آمده است.

## اندیشه‌های تقریبی شیخ علاءالدوله سمنانی در چهل مجلس

در زمان شیخ علاءالدوله، اختلافات مذهبی و تعصبات فرقه‌ای، گاه چنان شدت می‌گرفت و ادامه پیدا می‌کرد که از طعن و لعن زبانی می‌گذشت و باعث فتنه و غوغا در میان فرق اسلامی می‌شد و مسلمانان را به جان هم می‌انداخت. از آنجا که اعتقاد قلبی وی این بود که فرونشاندن فتنه واجب است. بنابراین اهتمامی جدی در راه جلوگیری از فتنه و دعوت به وحدت داشته است. از جمله اندیشه‌های تقریبی او در کتاب چهل مجلس از این قرارند:

### ۱) اعتقاد به عدم فرض و سنت بودن ذکر نام خلفا در خطبه‌ها

در عهد سلطان محمد خدابنده (الجایتو) فرمان داده بود، تا به جای نام خلفای چهارگانه، در خطبه نماز جمعه، نام ۱۲ امام را بگذارند. یک بار در اصفهان بین شیعیان و سنیان نزاعی سخت در گرفت که چند سال ادامه یافت، تا جایی که به قول ابن بطوطه، قسمت زیادی از اصفهان ویران گشت و حتی فراتر از این، بسیاری از فقیهان و متکلمان مذهبی و علمای عوام را در بغداد و شیراز به جان هم انداخت.<sup>۱۸</sup> بنابراین زمانی که شیخ از آن آشوب و

۱۸. سفرنامه، ج ۱، صص ۲۴۶-۲۵۴.

فتنه آگاهی یافت، به بانی این فتنه که امام جمعه اصفهان بود، عرضه داشت: «و در آن وقت پادشاه خربنده [سلطان محمد خدابنده] میل به رفض کرد و حکم کرد که نام خلفای اربعه نگویند و نام ۱۲ امام گویند. چون ایلچی به اصفهان رفت، تا این حکم برساند. شیخی در اصفهان بود دانشمند، و با او مرا دوستی بود. کرد تا ایلچی را برنجانید و ترک ذکر صحابه نکردند. تا کار به جایی رسید که او را به گناهکاری به اردو می‌بردند و بیم کشتن بود، و زیان بسیار از آن به خلق اصفهان رسید». شیخ علاءالدوله به آن شیخ چنین گفته است: «تو مرد عاقل چرا چنین کردی؟ آخر نمی‌دانی که امیر المؤمنین ابوبکر (رض) بعد از رسول خطبه گفت و نام کسی نبرد غیر از نام خدای تعالی و رسول او، و بعد از او عمر (رض) در خطبه نام ابوبکر نگفت و عثمان نام عمر نگفت و علی (ع) نام عثمان نگفت و حسن (ع) شش ماه خلیفه بود، نام چهار یار نبرد ... چون نوبت به عباسیان رسید، ایشان خواستند که نام خود را در خطبه درج کنند، دانشمندان گفتند، اگر به همه حال چنین خواهد بود، اول نام خلفای اربعه باید گفت، بعد از آن از شما، تا خلق عیب نکنند. بدین سبب نام ایشان در خطبه آوردند. پس معلوم شد که ذکر خلفا در خطبه نه فرض است نه سنت، و نشان دادن فتنه در میان مسلمانان فرض. پس تو مرد عاقل، به تقلید عوام چرا کار باید کرد، آخر ترک کردن بهتر از آن باشد که فتنه انگیختن، که خون چندین مسلمان ریخته شود ... وانگهی جایی که به قول عباسیان ۶۰۰ سال ذکر خلفا توان کرد در خطبه، اگر ۱۰ روز ذکر فرزندان رسول (ع) کنند که هر روزه در پنج نماز در تحیت ذکر ایشان می‌کنند و صلوات می‌فرستند، چه زیان دارد؟!»<sup>۱۹</sup>

### ۲) پرهیز از هوای نفس و تعصب به عنوان علت اختلاف

شیخ علاءالدوله اختلاف علما و فقها را به علت غلبه هوای نفس می‌داند که باعث تعصب، طعن و رد دیگران می‌شود. وی تعصب مذهبی و غلو را موجب فساد و تباهی و نامبارک می‌داند و درمان آنها را پیروی از سخنان پیامبر اکرم (ص) برمی‌شمارد.

او در کتاب چهل مجلس درباره نقش هوای نفس و تعصب

۱۹. چهل مجلس، صص ۲۶۵ و ۲۶۶.





در اختلاف و درگیری بین علما و مجتهدان می‌گوید: «فرمود که مقصود از نبشتن [کتاب] فلاح بیشتر آن بود که خلق بدانند که ائمه مجتهد خلافتی که کرده‌اند، به هوای نفس کرده‌اند. ندانستند که هر یک به کدام حدیث عمل کرده‌اند و خلاف از کجا افتاد، تا به هوای خود هر کس زبان طعن دراز نکنند و ترک تعصب جاهلانه گیرند. دیگر متابعت پیغامبر (ص) بر میان بندند که در تعصب مذهب، فساد بسیار است و غلو در آن مبارک نیست. چه من شنیده‌ام که در شهر ری وقتی دو گروه شدند حنفیان و شافعیان و به تعصب میان ایشان جنگ افتاد، همچنان بود تا ۶۰۰ هزار کس کشته شدند به شومی آن. و مرا بس ناخوش می‌آمد غلو خاصه در تقلید خصوصاً از کسانی که می‌دانند و متابعت عوام می‌کنند و فساد ظاهر می‌گردد.»

### ۳) توجه به جایگاه اهل بیت (ع)

وی سعی می‌کند تا در آن دوره، مقام و جایگاه اهل بیت (ع) را برای اهل سنت تبیین کند و از اینکه در بین ایشان سنت ناپسند تکفیر وجود دارد و امام هر مذهبی، امام مذهب دیگر را تکفیر می‌کند، حیرت زده می‌شود. وی این اعتقاد را یقینی نمی‌داند که هر کس از مذهب و فرقه من پیروی کند، درست است و اعتقاد و مذهب دیگر، خطا و محتمل صواب است. وی معتقد است: احتمال خطا با اطمینان جمع نمی‌شود. به دنبال آن تنها طریقه متصوفه را دارای اعتقادی می‌داند که نه در آن احتمال خطا هست و نه در قیامت به خاطر طعن و رد دیگران شرمسار می‌شوند. همچنین او از پیروان اهل سنت می‌خواهد که امامان (ع) را بزرگ دارند و در حق ایشان، از عوام اهل سنت پیروی نکنند.

وی در مجالس خود درباره مقام و جایگاه اهل بیت پیامبر و امامان شیعه و اعزاز و بزرگداشت آنان، به برادران اهل سنت سخنان جالب و قابل ذکری بیان می‌دارد. از جمله در کتاب *جهل مجلس* در این خصوص می‌گوید: «... و من در میان اهل سنت و جماعت یک چیز ناپسند دیدم و از بزرگان ایشان مرا عجب آمد، آنکه هر یک، امام قوم دیگر را تکفیر می‌کنند، خدای می‌داند که غرض ایشان جز اظهار حق نبوده و ایشان را به حضرت حق از هر چه گفتند، ثواب بسیار آماده و مهیاست و درویشان می‌باید

که خود را بازی ندهند و خود را مؤمن وقتی دانند که همچنان که در حق هیچ‌یک شک ندارند که هستند، در الهیات و نبوات نیز شک نداشته باشند و هر چه تقلید سنت و جماعت کاری بزرگ است، اما ایشان که امامان بوده‌اند، همه بدین متفق‌اند که هر کس متابع ماست، همه اعتقاد و هر یک چنان باید که مذهب امامان دیگر را خطا دانند و محتمل صواب. و از این اعتقاد ثمره یقین ندهد و اطمینان با احتمال خطا جمع نیاید. پس واجب است در آن کوشند که اعتقادی حاصل کنند که محتمل خطا نباشد، تا عبادت حق به اطمینان توانند کرد و در قیامت شرمساری نبرند و طریقه‌ای که محض ثواب است، طریقه متصوفه است و آن، آن است که ائمه مجتهد را همه بزرگ دانند و طعن نکنند و از اقوال ایشان آنچه به خلاف نفس است و به تقوی نزدیک‌تر بود، بر آن باشند، و شما را می‌باید که ائمه اهل بیت را بس معظم دانید و در حق ایشان متابعت عوام اهل سنت نباشید، چه به سبب غلو روافض دروغهایی در حق اهل بیت گفته‌اند، پنداشته‌اند که دوستی می‌کنند و ایشان را چنانچه حق ایشان است، عظمی نمی‌نهند، می‌پندارند که ابوحنیفه و شافعی یا بایزید و جنید از ایشان بزرگ‌ترند و نمی‌دانند که ابوحنیفه مفاخرت به محبت امام جعفر صادق (ع) می‌کرد و شافعی به مداحی اهل بیت می‌نازید و بایزید و جنید اگر خاک پای ایشان یافتندی، توتیای چشم خود کردند و ایشان را مقاماتی بوده است که زبان از تقریر آن عاجز آید و از امام علی بن موسی الرضا (ع) حکایت کنند که چون با مأمون خلیفه در باغ رفت و قدری انگور بخورد، دانست که زهر خورده است و همان روز فوت خواهد شد، پسر او موسی جواد در بغداد بود و به یک ساعت او را از بغداد به طوس آورد، وصیت کرد که مر فلان جای خاک را باز کن و چون سنگی پیدا شود و بر آن خطی نبشته، مرا در بر آن سنگ دفن کن و بعد از آن چون به بلوغ رسی امانتی نهاده‌ام در پای فلان درخت برو و بردار. آن امانت کتاب جعفر و جامع است که امیرالمؤمنین علی (ع) آن را نوشته و اسرار غیب را همه در آن کرده و هیچ‌کس آن را نبیند الا امام باشد و امام همه وقت لازم نیست که باشد. اما این کتاب موقوف باشد، تا یکی از فرزندان امیرالمؤمنین حسین (ع) به درجه‌ای رسد

که امام باشد و امام جز چنین نباشد و این ساعت آن کتاب و چند چیز دیگر که از انبیا و دویست است پنهان است، تا آن‌گاه که مهدی ظاهر شود و بر او رسد. نقل است که چون هارون الرشید نماند مأمون خلیفه کس فرستاد پیش امام علی بن موسی الرضا که امامت حق شماست و قبول کن، چون امام مکتوب بخواند جواب نبشت که هر چند شما ادب نگاه داشتید اما الجعفر و الجامع یدلان علی خلاف ذلك».<sup>۲۰</sup>

#### (۴) توجه به فقه اهل بیت (ع)

در دوران شیخ علاءالدوله فقه شیعه در جهان اسلام و به خصوص ایران کاملاً شناخته شده بوده است و بزرگان شیعه آن عصر همانند علامه حلی، در معرفی و شناسایی آن به ایلخانان سعی بلیغ داشته‌اند. همچنین از دقت و توجه شیخ علاءالدوله دور نبوده است که ائمه مذاهب اهل سنت با واسطه و بی‌واسطه از شاگردان امام جعفر صادق (ع) بوده‌اند. بنابراین شیخ در مقاطع خاص، پابندی خود را به دستورات امامان شیعه نشان داده است. حکایت وی با امیر نورو که در چهل مجلس ذکر شده است، این ادعا را ثابت می‌کند که وی دارای نگاه تقریبی بوده است؛ زیرا او هیچ بیم و ترسی ندارد که در عین تسلط و صاحب نظری در فقه شافعی و آگاهی از فقه حنفی، موازین فقه جعفری را در رفتارهای مذهبی خود پایه و اساس قرار دهد. پرهیز وی از خوردن گوشت خرگوش، یکی از مشخص‌ترین نمونه‌هایی است که تقریب مذهبی او را در زمینه فقهی نشان می‌دهد. می‌دانیم که فقهای اهل سنت هم تحلیل و هم کراهت خوردن گوشت خرگوش را مطرح کرده‌اند.<sup>۲۱</sup> اما در نظر شیخ علاءالدوله، بر پایه فقه جعفری تحریم شده است. جالب اینکه این تحریم گوشت خرگوش، در ملأ عام و در مقابل حاکمی حنفی چون امیر نورو به شرح ذیل اتفاق افتاده است:

«در این حال مرا حکایت امیر نورو یاد آمد. آن‌گاه که در خراسان بود، من رفته بودم به زیارت مشهد طوس، او بشنید با پنجاه سوار در عقب من بیامد و گفت: می‌خواهم که مادام که در خراسانی، با تو باشم. باری چند روز صحبت افتاد، یک روز آمد و خرگوش آورد که من خود

زده‌ام بخور. گفتم: خرگوش هرکس زند، نخواهم خورد. گفت: چرا؟ گفتم: به قول امام جعفر صادق حرام است؛ چون از بزرگان یکی حرام داشته است، ناخوردن بهتر باشد. برفت و ساعتی دیگر باز آمد، با او دانشمندی ملازم بود، فقیه بحاثی با خود بیاورد، این دانشمند پرسید که خرگوش را به چه سبب حرام می‌گویید؟ گفتم: به قول امام جعفر صادق. گفت: او نیز در این قول متمسکی داشته باشد، تقریر باید کرد. گفتم: متمسک او قرآن است، به دلیل نص می‌گوید. گفت: در قرآن کجاست؟ گفتم: در تورات صریح فرموده که خرگوش حرام است و در قرآن فرموده که: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ»<sup>۲۲</sup> «اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است، پس به هدایت آنان اقتدا کن». پس هرچه در تورات حرام کرده شد که در قرآن به حلالی آیت ناسخ نیامده باشد، آن برقرار خود حرام باشد و در قرآن جایی نیامده است که خرگوش را بر شما حلال کردیم. حرام باشد بدین معنی».<sup>۲۳</sup>

#### (۵) دفاع از شریعت اسلام و پیامبر خاتم (ص) در برابر انتقادات بوداییان

می‌دانیم که ایلخانان مغول و اخلاف ایشان که به ایران و جهان اسلام یورش آوردند، غیر مسلمان و بی‌تمدن بودند و دین زمینی داشتند. آنها به همت ایرانیان مسلمان و فرهیخته، به تدریج پذیرای دین اسلام شدند و در صد جبران خرابیها و نظم تمدنی برآمدند. در آن عصر یکی از ابتلائات جهان اسلام مبلغان و بخشیان بودایی بودند که به تبلیغ مرام خود می‌پرداختند و برای پیشبرد اهداف خود، از انتقاد و تخریب دین مبین اسلام و پیامبر و سنتهای وی کوتاهی نمی‌کردند. بنابراین شیخ که دارای جایگاه والایی نزد ایلخانان بود، به مناظره و احتجاج با این مبلغان بودایی پرداخت و با جد و جهدی بلیغ بر آراء و تفکرات مذهبی آنان، نقد و ایرادهای متقن وارد و از قدرت ایشان در دستگاه مغولان کم کرد.<sup>۲۴</sup> شیخ علاءالدوله شرح یکی از مناظره‌های خود با مبلغان بودایی را در کتاب چهل مجلس به شرح زیر آورده است:

۲۲. انعام، ۹۰.

۲۳. چهل مجلس، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۲۴. همان، صص ۱۳۲-۱۳۵.

۲۰. همان، صص ۱۸۱-۱۸۳.

۲۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱، ح ۳۲۴۴ و ۳۲۴۵.







«کبار (از بزرگان بودایی) هم که به اصرار ارغون در دستگاهش بود و بر سنت پیامبر (ص) انتقاد می‌کرد و می‌گفت: محمد تو، نسقی در میان خلق نهاده است، چنان که مردمان به ریختن خون رغبت کنند و کشتن آدمی از آن نسق او لازم می‌آید، جایی که تو شکستن شاخ گیاهی را گناه می‌دانی، بنگر که سنت محمد تو چه گناهی عظیم است! علاءالدوله در سخن او آویخت که چون؟ ارغون گفت: محمد لشکر خود را گفته است که با کافران جنگ کنید، اگر ایشان را بکشید، شما به بهشت روید و اگر ایشان بکشند، هم شما به بهشت روید؟ این نسق، رغبت جنگ را بیفزاید و از هر دو طرف بیشتر کشته شود. قضا را خود باغبان در برابر ما اره در دست داشت و درختی را عمارت می‌کرد و شاخهای آن را می‌برید و می‌انداخت، ارغون را گفتم: نه این باغبان را هر سال چندین اجر می‌دهی؟ گفت: آری. گفتم: چرا شاخهای سبز را می‌برد و می‌اندازد؟ گفت: باغبان است دانسته می‌کند، آنچه بریدنی است، می‌برد، تا شاخهای دیگر قوت گیرد و آن آبی که شاخهای بد می‌کشند، آن شاخ نیک بکشد و بر دهد. گفتم: این عالم باغ خداست و محمد (ص) باغبان، و خلق چون درختان. محمد (ص) می‌داند که کافران شاخهای بدند و مسلمانان شاخهای نیک؛ شاخهای بد را می‌برد یعنی کافران را می‌کشد، تا مسلمانان به فراغت خاطر، توانند بندگی حق کردن، و آن نعمت که کافران می‌خورند و معصیت می‌کنند، مسلمانان بخورند و طاعت کنند...»<sup>۲۵</sup>

شیخ علاءالدوله بر این باور بود که چون مغولان و ترکان بر مسلمانان مسلط شدند و چون آنان بر پایه شریعت محمدی حکومت نمی‌کردند، هم عالم اسلام خراب شد و هم حکومت آنها بقایی نیافت.

### ۶) رد قول قائلان به تناسخ

شیخ علاءالدوله ضمن نقد و رد کسانی که قائل به تناسخ بوده و گفته‌اند که قبل از این، روح ما در بدن دیگری بوده است و برای تأیید آن، به ماجرای نجات سلمان فارسی از شیر درنده در دشت ارژن به دست امام علی (ع) متمسک شده‌اند؛ چرا که این ماجرا مربوط به ۲۰۰ سال قبل از ولادت امام علی (ع) بوده است، معتقد است که خداوند،

ارواح را چندین هزار سال پیش آفریده و با علم قدیم خود می‌دانسته است که هر روح به کدام بدن می‌پیوندد و آن شخص چه نام خواهد داشت.

در برخی از منابع تاریخی، راجع به شوخی امام علی (ع) با سلمان فارسی آمده است: پیامبر (ص) و امام علی (ع) در جایی نشسته و مشغول خوردن خرما بودند و سلمان فارسی نیز در آنجا حضور داشت. امام علی (ع) از باب مزاح هسته خرمایی را، به طرف سلمان انداخت، اما سلمان که این عمل را شوخی آن حضرت پنداشته بود، خطاب به رسول خدا (ص) گفت: ملاحظه می‌کنی، امام علی (ع) در حالی که جوان است، با من پیرمرد شوخی می‌کند؟ امام علی (ع) با شنیدن سخن سلمان فرمود: آیا داستان «دشت ارژن» را فراموش کرده‌ای؟<sup>۲۶</sup>

همان‌طور که محدث نوری بیان داشته، طبق فرموده پیغمبر (ص)، فضایل و امتیازات علی بن ابی‌طالب (ع) در پیشگاه خداوند، آن قدر زیاد است که قرآن کریم آن را بیش از اندازه شمارش، اعلام نموده است.<sup>۲۷</sup> بنابراین فقط از راه عالم ماورایی و معجزه آن امام عظیم الشان، قابل توجیه خواهد بود.

متن سخن شیخ علاءالدوله سمنانی در این باره از این قرار است: «در این باب جماعتی سخن امیرالمؤمنین علی (ع) را متمسک خود ساختند که با سلمان فارسی گفت ... روزی [امیرالمؤمنین علی (ع)] مکرر مزاحی می‌فرمود و او را عادت آن بود که گاه گاه مزاح کردی، مگر سلمان فارسی (رض) حاضر بود و سخنی گفت بر وجه آنکه یعنی این از جوانی و کودکی است یا لفظی بدین معنی گفت. امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود که: یا سلمان! مگر دشت ارژن را فراموش کرده‌ای که این می‌گویی؟! گفت: نه، امیرالمؤمنین علی (ع) او را گفت که آن سوار با برقع من بودم. سلمان چون بشنید عذر خواست، و آن‌چنان بود که سلمان را ۴۰۰ سال عمر بوده است، از زمین فارس بوده، و پیش از ولادت امیرالمؤمنین علی (ع) به ۲۰۰ سال مگر از شهر بیرون آمده و به طرفی می‌رفته به طلب مرشدی که او را به خدا ره نماید و به بیابانی رسید که آن را دشت ارژن می‌گویند، ناگاه شیری با هیبت به او

۲۶. سلمان فارسی در ترازوی ادب و تحقیق؛ نفس الرحمن،

ص ۱۱۸.

۲۷. الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۳.

دچار شد و قصد او کرده، او خود را هیچ ملجایی ندانسته و سلمان امید دل از جان خود برداشته که ناگاه سوتری پیدا شده و نیزه‌ای بر دست و بر شیر حمله برده و شیر را از سلمان دفع کرده و سلمان این حکایت با هیچ‌کس نگفته بود، و جماعتی این سخن را متمسک خود ساخته‌اند که امیرالمؤمنین (ع) پیش از ولادت به ۲۰۰ سال چگونگی بوده، تا روح او در بدن دیگری نبوده باشد؟! و نمی‌دانند که حق تعالی که ارواح به چندین هزار سال پیش از اشباح آفریده و به علم قدیم خود دانسته که هر روح به کدامین بدن خواهد پیوست و آن کس را چه نام خواهد بود. پس ارواح در عالم ارواح موجود باشد، همچنان ملائکه موجودند در آسمانها، و ملائکه را می‌فرماید که تمثیل می‌کنند به صورت بشر و در آن صورت بر زمین می‌آیند و از بندگان حق تعالی بلاها دفع می‌کنند و به صورتها و بندگان حق مدد می‌کنند، و باز به عالم ارواح می‌روند، بی‌آنکه ایشان را بدنی حاصل شود، و بشر گردند، چه تمثیل دیگر است بدن بشری دیگر. نمی‌بینی که جبرئیل (ع) به شکل مردی تمثیل کرد و به نزدیک مریم درآمد، چنانچه نص قرآن است: «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»<sup>۲۸</sup> همچنین روح امیرالمؤمنین علی (ع) در آن وقت که سلمان مضطر شد، به فرمان خدای تعالی تمثیل کرده باشد به سواری و از آن بلا او را خلاص کرده ...»<sup>۲۹</sup>.

#### ۷) توجیه اختلافات کلامی سخنان امام شافعی و امام ابوحنیفه

علاوه بر اختلافات دو مذهب شیعه و اهل سنت، یکی از اختلافاتی که در عصر وی بین مسلمانان بوده است، اختلاف علما و مجتهدان مذاهب اهل سنت با همدیگر بوده است و بنا بر نقل تاریخ، بارها باعث جنگ و کشتار و ویرانی بین پیروان این مذاهب می‌شده است. علاءالدوله که تلاش جدی برای از بین بردن این اختلافها داشته، متذکر شده که علت این نزاعها، اغلب بر سر الفاظ است و گرنه در مفاهیم و معانی اختلافی نیست. وی در این راستا به شرح و توضیح سخنان شافعی و ابوحنیفه می‌پردازد که در ظاهر و لفظ متفاوت و مخالف یکدیگر هستند، اما در معنا و مفهوم اختلافی در آن نیست:

«و دیگر در باب مجتهدان و اختلافاتشان در افتاد. فرمود که: چون غواشی الفاظ از سر معانی برکشند میان مجتهدان زیادت اختلافی نماند و یکی از مسائل اصول که مختلف است، میان امام اعظم ابوحنیفه و امام امم شافعی رحمهم الله [این است] که امام ابوحنیفه می‌گوید: «ما عبدناك حق عبادتك ولكن عرفناك حق معرفتك» و امام شافعی می‌گوید: «ما عبدناك حق عبادتك و ما عرفناك حق معرفتك» و هر دو راست می‌گویند. آنکه امام شافعی می‌گوید که ترا نشناختم، چنان‌که حق شناختن تو است. یعنی می‌گوید که درک کنه ذات الله تعالی بشر را محال است. از برای آنکه ادراک احاطت باشد من کل الوجوه و الله تعالی بر کل اشیاء محیط است که «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»<sup>۳۰</sup> چگونه محاط بشر گردد. پس چون علم بشر محیط ذات او تواند شد، من کل الوجوه ادراک نتواند کرد. چون ادراک نباشد، معرفت چنان‌که حق معرفت است، حاصل نیاید و آنکه امام ابوحنیفه می‌گوید که «ما عرفناك حق عبادتك ولكن عرفناك حق معرفتك». یعنی ترا بشناختم چنانچه حق شناختن است، نه بدان معنی می‌گوید که محیط گشتم بر کنه ذات تو، بلکه می‌گوید که معرفت که از طرف ماست چنان‌که حق خداوندی تو است بشناختم، یعنی عجز خود را در عبادت تو بشناختم و بدانستم که حق عبادت تو چنان‌که حق عبادت تو است بجای نیاوردیم و شناختن تو چنان‌که حق شناختن است که بر بندگان واجب است ... پس هر دو قائل مصیب و صائب باشند و اختلاف در حق آنان و طعن در شأن آن دو از صواب دور»<sup>۳۱</sup>.

وی به صراحت در مجالسش گفته است: «خلافی که اهل شرع را با حکما افتاده از بی‌انصافی هر دو قوم است، اگر اهل حکمت سخن متکلمان را در شقی که بالای طور عقل است، مصدق دارند، از تشنیع جهالت برهند. چون خلاف محکم شد، ساکن هر یک اثبات خود را، سخن خصم را در می‌کرد تا حکما به جایی رسیدند که انبیاء (ع) را انکار کردند و متکلمان در نفی ایشان چیزهایی گفتند که عقل

۲۸. مریم، ۱۷.

۲۹. چهل مجلس، صص ۱۲۰-۱۲۲.

۳۰. فصلت، ۵۴.

۳۱. چهل مجلس، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.





سلیم برایشان خندیده».<sup>۳۲</sup>

## ۸) توجه به جایگاه کمیل به عنوان صاحب سرّ امام علی(ع)

می‌دانیم که کمیل بن زیاد از اصحاب خاص علی(ع) بود که امام(ع) بسیاری از مسائل را با او در میان می‌گذاشت. روایات و دعاهای بسیاری از آن حضرت نقل می‌کند که یکی از آنها دعای معروف کمیل می‌باشد که در کتاب *مفاتیح الجنان* شیخ عباس قمی آمده است.

وی مواعظ و سخنان نیکویی از امام علی(ع) نقل کرده که با عنوان حدیث معروف حقیقت از وی در کتب *الغارات* تقفی کوفی، *تاریخ یعقوبی* ابن‌واضح یعقوبی و *مروج الذهب* علی بن حسین مسعودی روایت شده است. این نزدیکی وی با حضرت تا جایی است که خود حضرت در جواب کمیل بیان می‌دارد که تو از اصحاب سرّ من هستی. حضرت وقتی که به بیرون کوفه می‌رفت، کمیل را همراه خود می‌برد و یا زمانی که با کمیل در جایی خلوت می‌کرد، اسرار خویش را بر کمیل بیان می‌کرد و کمیل هم با طرح سؤالاتی اشتیاق خود را نسبت به فراگیری اسرار امام نشان می‌داد. وقتی که کمیل از حضرت در مورد حقیقت سؤال می‌کند، حضرت می‌فرماید: تو را بر حقیقت چه کار؟ آن موقع کمیل می‌گوید: آیا من صاحب سرّ شما نیستم؟ حضرت می‌فرماید: بلی؛ البته. پس کمیل با این جمله می‌رساند که افشای اسرار به غیر اهلش جایز نیست و این ظرفیت را در خود احساس می‌کند و خواهان جواب این‌گونه سؤالات از حضرت است و حتی به این هم اکتفا نمی‌کند و می‌گوید: «زِدْنِي بَيَانًا»؛ یعنی از حضرت می‌خواهد که مسئله را بیشتر بشکافد.<sup>۳۳</sup> در واقع حدیث حقیقت بهترین مدرک در بیان مقام والای کمیل است که نشان می‌دهد او ظرفیت داشته و از اصحاب سرّ بوده است، چنان‌که دعای پررمز و راز کمیل از او به شیعه رسیده است.

شیخ علاءالدوله در *چهل مجلس* همانند دیگر عرفا که سلسله طریقت خود را به امیرالمؤمنین می‌رسانند، درباره رابطه امام(ع) و کمیل که از اصحاب سرّ وی است، به

زیبایی بیان می‌کند:

«و شیخ قدس سره حکایت کرد که روزی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب(ع) بر اشتر نشسته بود و کمیل زیاد را که صاحب سر بود بر پشت خود بر نشاند و او را رسمی بودی که چون علوم و اسرار در باطن او موج زدی و خواستی که ازو خبری را براندازد، آنجا رفتی و کمیل را در پیش خود بر بنشانند و آغاز اسرار گفتن کردی. بعد از آن کمیل از وی سؤال کردی که: یا امیرالمؤمنین! ما الحقیقة. فقال علی(ع): ما لك و الحقیقة. یعنی سؤال کرد که حقیقت چیست؟ گفت: ترا با حقیقت چه کار؟! قال: أو لست صاحب سرّك؟! گفت: نه من صاحب سر توام؛ قال بلی و لكن یرشح علیك مما یطّرح منی. گفت: هستی ولیکن چون دیک سینه من جوش می‌زند، آنچه بر سر [تو] می‌ریزد. فقال: أو مثلک یخبیب سائلًا. گفت: مانند تو، سائل را محروم گرداند؟! بعد از آن امیرالمؤمنین علی گفت: الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشاره. فقال کمیل زدنی فیه بیانا. یعنی روشن‌تر کن که فهم نمی‌کنم! فقال: محو الموهوم بعد صحو المعلوم. فقال: زدنی فیه بیانا. قلت: هتک جذب الاحدید لصفة التوحید. قال: زدنی فیه بیانا. [قال] الستر عند غلبه السرّ. قال: زدنی فیه بیانا. قال: نور الشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید. فقال: زدنی فیه. قال: علی(ع) اطفی السراج فقد طلع الصبح. و بعد از آن فرمود که یا کمیل [و] به صدر خود اشارت کرد که در اینجا حق تعالی علمهای بسیار نهاده است. اما اهل دلی نمی‌یابیم که با او بگویم آنکه [در او] درد ذهن و ذکا می‌بینیم. از این علوم دام دنیا و جاه خواهد ساخت و آنکه در او درد دین و ترک جاه می‌یابیم، ذهن و ذکا ندارد که این علوم فهم کند. و این هر دو در یک کس جمع نیافتیم. اما امید می‌دارم که حق تعالی [خالی] نگذارد زمین را از کسانی که دل‌های ایشان را به این علوم منور دارد. و قلیل ما هم الاقلون عددا الا عظمون اجرا. یعنی ایشان به غایت اندک باشند، از روی عدد. اما زیاده باشند، از روی اجر. و بعد از آن گفت: واشوقاه الی لقاءهم».<sup>۳۴</sup>

۳۲. چهل مجلس یا رساله اقبالیه، ص ۲۰۲.

۳۳. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۴.

۳۴. چهل مجلس، صص ۲۰۶ و ۲۰۷.

## نتیجه‌گیری

۱. در نظر شیخ علاءالدوله سمنانی، تقریب مذاهب اسلامی تنها جنبه سیاسی - اجتماعی ندارد، بلکه باید از تمامی زوایای عقیدتی، عرفانی و فرهنگی به آن توجه داشت. این موضوع مکرر در تمامی آثارش به خصوص در کتاب *چهل مجلس به چشم می‌خورد*. وی از یک سو در جانب‌داری از ولایت و اعزاز و اکرام اهل بیت (ع) می‌کوشد و از سوی دیگر به صحابه به دیده احترام می‌نگرد.
۲. وی به دنبال ایجاد راهی نو برای تفاهم مذهبی بوده است، از این رو از تمام ابزارها به ویژه شعر و ادب برای این منظور سود می‌برد. بنابراین *دیوان اشعار وی*، بیانگر جایگاه اعتدالی، تقریبی و دوری از افراط، تفریط و تعصب وی است که به وسیله آن در جهت ایجاد تقریب گام برداشته است.
۳. او در کتاب *چهل مجلس اهتمامی جدی در راه جلوگیری از فتنه و دعوت به وحدت داشته است*. از جمله اندیشه‌های تقریبی او در این کتاب از این قرارند: اعتقاد به عدم فرض و سنت بودن ذکر نام خلفا در خطبه‌ها؛ پرهیز از هوای نفس و تعصب به عنوان علت اختلاف؛ توجه به جایگاه اهل بیت (ع)؛ توجه به فقه اهل بیت (ع)؛ دفاع

- از شریعت اسلام و پیامبر خاتم (ص) در برابر انتقادات بوداییان؛ رد قول قائلان به تناسخ؛ توجه اختلافات کلامی سخنان امام شافعی و امام ابوحنیفه؛ توجه به جایگاه کمیل به عنوان صاحب سر امام علی (ع).
۴. وی بر این باور است که اختلافات ائمه مجتهد از هوای نفس است. وی طعن زبانی، تعصب جاهلانه مذهبی و غلو را در بین همه مذاهب ناروا می‌داند و درمان آنها را پیروی از سخنان پیامبر اکرم (ص) برمی‌شمارد.
۵. وی در مباحث و مسائل فقهی، تقید و تعصبی به پیروی از فقه خاصی نداشته و زمانی که درمی‌یافته است که فلان فقه در یک مسئله، دیدگاه مستدل‌تر و صحیح‌تری دارد، به آن عمل و سفارش می‌کرده است. مثل استفاده از فقه جعفری و حرام دانستن خوردن گوشت خرگوش.
۶. او با نفوذ خود در دربار ایلخانان، در هر فرصتی از آیین اسلام و پیامبر (ص) و سنتهای وی در برابر مبلغان بودایی دفاع می‌کرد، تا آنها نتوانند مرام خود را در بین حاکمان سست اعتقاد گسترش دهند؛ زیرا بر این باور بود که مغولان بر پایه شریعت محمدی (ص) حکومت نمی‌کنند و موجب خرابی عالم اسلام می‌شوند.

## کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۷ ش.
۳. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، آگاه، ۱۳۷۶ ش.
۴. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، قاهره، دارالکتاب مصری، بی تا.
۵. اسنوی، طبقات الشافعیه، تصحیح: حافظ عبدالعلیم خان، بیروت، دارالندوة الجديدة، ۱۴۰۷ ق.
۶. جامی، عبدالرحمن، *نفحات الانس من حضرات القدس*، چاپ محمود عابدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰ ش.
۷. حاجی خلیفه، *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۸. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۹. شوشتری، قاضی نورالله، *مجالس المؤمنین*، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
۱۰. صدر حاج سید جوادی، احمد و دیگران، *دایرة المعارف تشیع*، ج ۱۱، تهران، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۷۵ ش.
۱۱. طبرسی، ابو منصور احمد بن علی، *الاحتجاج*، نجف، منشورات النهران، بی تا.
۱۲. علاءالدوله سمنانی، *العروة لاهل الخلوۃ و الجلوۃ*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۱۳. همو، *چهل مجلس یا رساله اقبالیه*، به کوشش امیر





۲۰. محمدی وایقانی، کاظم، علاءالدوله سمنانی: شرح زندگانی، اندیشه و سلوک حکیم و عارف قرن هفتم و هشتم هجری قمری، وزیر ارغون شاه مغول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱ ش.
۲۱. مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب فی تراجم معروفین بالکنی و اللقب، تبریز، انتشارات شفق، ۱۳۴۶ ش.
۲۲. میرخواند، محمد بن خاوند شاه، تاریخ روضة الصفا، تهران، اساطیر، ۱۳۷۰ ش.
۲۳. نوری، حسین بن محمدتقی، نفس الرحمن، تهران، مؤسسه آفاق، ۱۳۶۹ ش.
24. *The encyclopedia of Islam*, edited and editorial Committee Consisting of H.A.R Gibb [and others] – new ed – leden, brill, 1986.
- اقبالشاه سجستانی، تعلیق: نجیب مایل هروی، تهران، ادیب، ۱۳۶۶ ش.
۱۴. همو، چهل مجلس، به کوشش عبدالرفیع حقیقت، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
۱۵. همو، دیوان کامل اشعار فارسی و عربی، به کوشش عبدالرفیع حقیقت، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۴ ش.
۱۶. همو، مصنفات فارسی علاءالدوله سمنانی، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ ش.
۱۷. همو، مناظر المحاضر للمناظر الحاضر، ترجمه میرزا عابدین قائمی، تصحیح و تعلیق: محمدعلی مخلص، تهران، گنجینه هنر، ۱۳۸۰ ش.
۱۸. مایل هروی، نجیب، سایه به سایه، دفتر مقاله‌ها و رساله‌های عرفانی، ادبی و کتاب‌شناختی، تهران، گفتار، ۱۳۷۸ ش.
۱۹. محب مصری، حسین، سلمان فارسی در ترازوی ادب و تحقیق، ترجمه حسین یوسفی آملی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳ ش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی